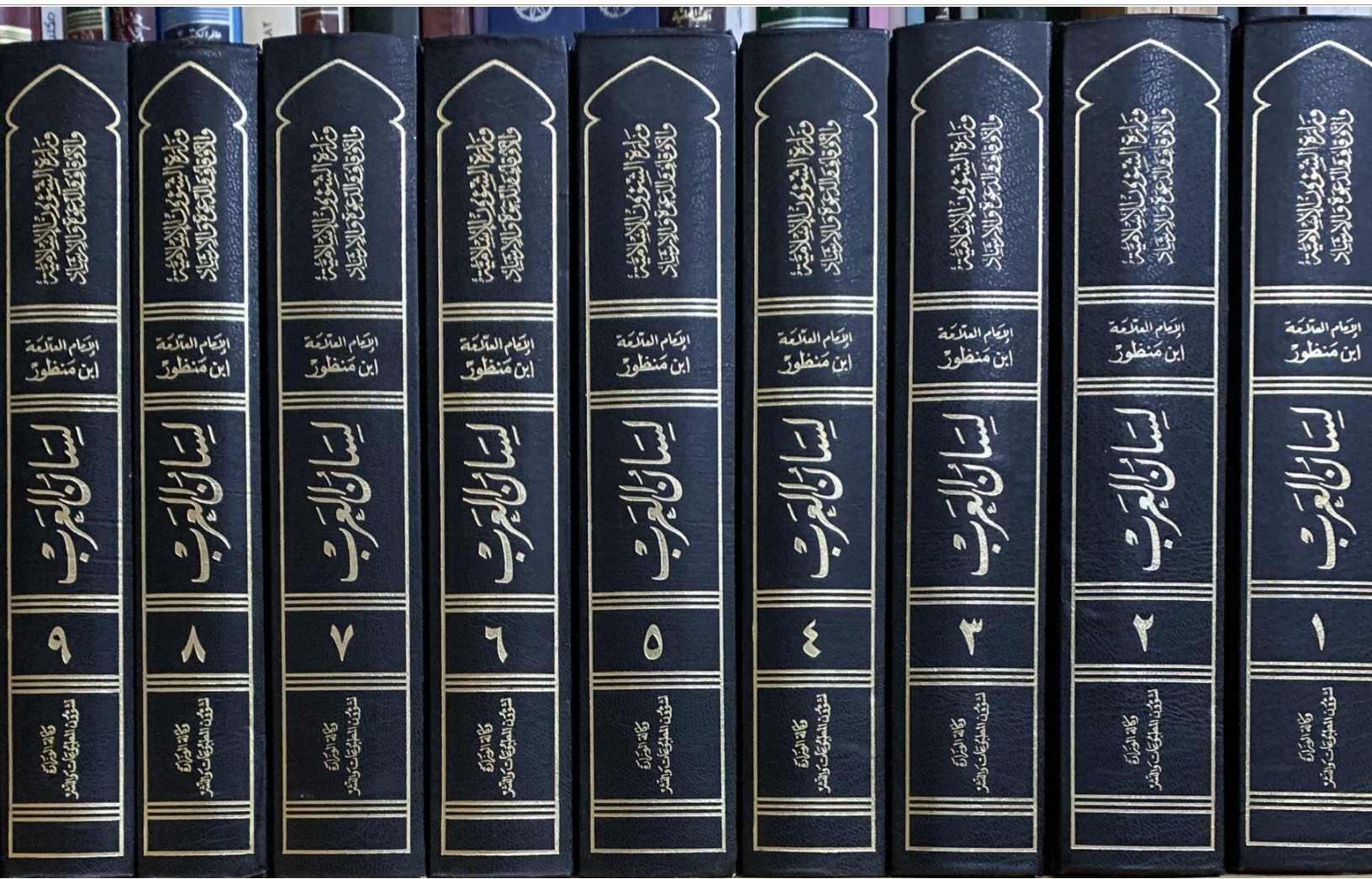


نقد رویکرد بی‌نظم و التقاطی به سنت نبوی؛

محمد شحرور و عدنان ابراهیم به عنوان نمونه (۲)

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

شریف محمد جابر | ترجمه: عبدالله شیخ آبادی



آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

در سایه انباشت گسترده اطلاعات در روزگار ما، و در پرتو پیشرفت‌های علوم زبان و زبان‌شناسی و شاخه‌های متنوع آن، و در چارچوب آنچه برخی «ضرورت‌های دوران» می‌نامند، و در زمینه‌ای که به آن «نوسازی گفتمان دینی» گفته می‌شود، مسئله «تأویل قرآن» به عنوان یک چالش مهم مطرح شده است. در این چارچوب، برخی خواستار بازتفسیر قرآن هستند، تفسیری که به کلی از هرگونه سیاق و زمینه تاریخی جدا باشد؛ و «زمینه تاریخی» در اینجا، روایات سنت نبوی، سیرت پیامبر ﷺ، و آثار صحابه و تابعین و پیشوایان قرون نخستین اسلام را در بر می‌گیرد. در چنین فضایی «زبان» به عنوان کلید

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

اصلی در نظر گرفته می‌شود و این پرسش پدید می‌آید: چرا قرآن را تنها به صورت لغوی و با تکیه بر زبان عربی تفسیر نکنیم؟

طرفداران این دیدگاه می‌گویند: قرآن، چنان‌که پروردگار متعال در کتاب خویش تصریح کرده به زبانی عربی و «مبین» یعنی روشن نازل شده است بنابراین کاری که باید انجام دهیم، صرفاً تسلط یافتن بر زبان عربی و مراجعه به منابعی چون واژه‌نامه‌ها و معاجم است تا از این طریق، معانی قرآن و پیام‌های آن را دریابیم. اما آیا این دعوت، سخنی درست است؟ و چرا نمی‌توان قرآن را صرفاً با تکیه بر زبان تفسیر کرد؟

قرآن «زندگی» است، نه صرفاً متنی انتزاعی

نخستین نکته‌ای که طرفداران چنین دیدگاه‌هایی از آن غفلت می‌ورزند، این است که قرآن کریم همچون دیگر متون نیست؛ یعنی متنی نیست که یک‌باره و بدون هیچ زمینه‌ای از حیات و تعامل با واقعیات اجتماعی، تاریخی و روانی نوشته شده باشد. بلکه حقیقت این است که قرآن «زندگی» است؛ چرا که با

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

رخداده‌ها و زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، روانی و تاریخی درآمیخته است؛ به گونه‌ای که فهم قرآن بدون فهم و درک عمیق و شعوری از این رخداده‌ها ممکن نیست. خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾** [اسراء: ۱۰۶] (و قرآنی [گرانقدر] را با بیان استوار [و به مرور زمان] نازل کردیم تا آن را با درنگ [و آهستگی] برای مردم بخوانی؛ و آن را به تدریج [و بر حسب رویدادهای مختلف] نازل کردیم). امام بغوی در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی قرآن را با آرامش و ترتیل، در مدت بیست و سه سال فرو فرستادیم». این یعنی بیست و سه سال از «زندگی» با تمام جزئیات آن؛ با این حال چگونه می‌توان متنی را بدون فهم زمینه آن زندگی فهمید؟ خود قرآن با ایده «نصّ مجرد» یعنی متنی که یک‌باره و به صورت یک‌جا نازل شده و از بستر زندگی و رویدادهای آن جدا باشد، مخالفت کرده است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ [فرقان: ۳۲] (و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «چرا قرآن یک‌باره

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

بر او نازل نشده است؟» ما این گونه [کلام الهی را به مرور نازل] کرده ایم تا دلت را با آن [آرام و] استوار گردانیم و آن را به تدریج [بر تو] خوانده ایم). یعنی قرآن با درآمیختنش با رخدادهای دعوت نبوی، دل پیامبر را آرامش می بخشد. چنان که ماوردی در تفسیرش می گوید: «نزول تدریجی وحی، باعث آرامش قلب پیامبر می شد و او را از دلتنگی ناشی از توقف وحی حفظ می کرد».

بر این اساس، شناخت «اسباب نزول» و فهم «سیره نبوی» از مقدمات ضروری فهم کتاب خداست. چگونه می توان پیامی را فهمید، بی آنکه از زندگی حامل آن آگاه بود؟ و چگونه می توان از زندگی او آگاه شد، در حالی که از منابع نقل کننده آن سیره روی گردانده ایم؟ چگونه می توان از عبرت های نهفته در ده ها بلکه صدها آیه بهره مند شد، در حالی که نمی دانیم در چه زمینه ای نازل شده اند؟ از اینجا است که روشن می شود روی برتافتن از آنچه در سنت و روایات صحابه و تابعین در تفسیر قرآن آمده، کاری غیر علمی و به دور از قرائت علمی و عینی است که در پی کشف مقاصد، ارزش ها و احکام قرآن است.

سطوح گوناگون واژه ها: زبان، عرف و شرع

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

افزون بر آنچه درباره ضرورت آگاهی از «زمینه» یا همان سیاق نزول قرآن گفتیم، باید به نکته‌ای بسیار مهم در حوزهٔ زبان نیز توجه داشت: اینکه هر واژه ممکن است در چند سطح از اصطلاحات به کار رود:

اصطلاح شرعی

اصطلاح عرفی

اصطلاح لغوی

برای درک تفاوت این سطوح، واژه «دابه» را به عنوان مثال می‌آوریم. در زبان عربی، «دابه» به هر جنبنده‌ای که بر روی زمین حرکت می‌کند گفته می‌شود، خواه جنبنده‌ای عاقل باشد یا غیر عاقل؛ مانند این آیه: **وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ** [نور: ۴۵] (و الله هر موجود زنده‌ای را [ابتدا] از آب آفرید؛ برخی از آنها بر شکم خود می‌روند و برخی بر دو پا راه می‌روند و برخی از آنها بر چهار [پا] راه می‌روند).

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

در اصطلاح عرفی، «دابه» معمولاً به حیواناتی گفته می‌شود که برای سواری یا بارکشی استفاده می‌شوند. اما در اصطلاح شرعی، ممکن است «دابه» به معنای «دابة الأرض» باشد که یکی از نشانه‌های قیامت است؛ چنان‌که در آیه آمده است: **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ** {نمل: ۸۲} (و آنگاه که [در آستانه قیامت،] فرمان [عذاب] بر آنان واجب گردد، جنبنده‌ای را برایشان از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان [در این مورد] سخن بگوید که مردم به آیات ما یقین نداشتند). حال اگر کسی بخواهد این آیه را فقط با تکیه بر معنای لغوی و بدون در نظر گرفتن روایاتی که ماهیت این دابه را توصیف کرده‌اند تفسیر کند، آیا واقعاً به معنای مورد نظر آن در کتاب خدا دست می‌یابد؟

همین وضعیت در مورد اصطلاحات شرعی فراوانی که در قرآن در زمینه تکالیف دینی آمده‌اند نیز صادق است: «صلاة» در لغت به معنای دعاست، اما در اصطلاح شرعی، عبادتی است با ارکان و صفات و شروط مشخص (یعنی همان نماز). «صوم» (روزه) در لغت به معنای إمساك (خودداری) است، اما در

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

شرع، امساک به همراه با نیت از غذا و نوشیدنی و دیگر مُفطِرَات در زمان خاص است. «زکاة» در زبان عرب به معنای پاکی و رشد است، اما در شرع، یکی از ارکان اسلام با شرایط و احکام خاص است. همین‌طور «حجّ» در لغت به معنای قصد کردن است، اما در شرع، عبادتی مشخص با مناسک ویژه است. اکنون تصوّر کنید اگر کسی بیاید و بگوید: «می‌خواهم این واژگانی را که دلالت بر تکالیف شرعی دارند، صرفاً بر اساس لغت تفسیر کنم» در این صورت، می‌تواند معانی شرعی را به هر سویی که بخواهد بکشانند، به‌ویژه اگر بدانیم که بسیاری از واژگان در زبان عربی بیش از یک معنا دارند!

تفسیر زبانی بدون توجه به معانی شرعی، از سرچشمه‌های گمراهی‌ست

از جمله آسیب‌ها و خطراتی که در روش تکیه بر معانی زبانی و بی‌توجهی به معانی شرعی که از وحی الهی به‌دست می‌آید وجود دارد، این است که مفاهیم شرعی بسیار مهمی دچار تحریف می‌شوند. به‌عنوان نمونه، دو مفهوم بسیار مهم و محوری را در نظر بگیریم: مفهوم ایمان و مفهوم ولاء.

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

در مورد ایمان، برخی از فرقه‌ها آن را صرفاً به معنای «تصدیق» (راست شمردن) دانسته‌اند، به این دلیل که این معنای آن در زبان عربی است. و در نتیجه، تکلیف شرعی‌ای که خداوند در کتاب خود آن را «ایمان» نامیده، تنها به «تصدیق» فروکاسته شده است! در حالی که ایمانی که به‌طور شرعی برای رستگاری در آخرت واجب است، چیزی فراتر از تصدیق صرف است. چنان‌که بسیاری از آیات قرآن بر آن دلالت دارند، هیچ مشرکی وارد بهشت نمی‌شود، و با این‌که قرآن از کسانی سخن گفته که خداوند و پیامبرانش را تصدیق کرده‌اند، اما از روی عناد و انکار، پیام آن‌ها را نپذیرفته‌اند. چنان‌که خداوند دربارهٔ مشرکان فرموده است: **فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ** [انعام: ۳۳] (در واقع، آنان تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ستمکاران [با آنکه حقیقت را می‌دانند] آیاتِ الله را انکار می‌کنند). خداوند، ایمان زبانی را برای قومی مشرک اثبات کرده و فرموده است: **لَوْ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ** [یوسف: ۱۰۶] (و بیشتر آنان به الله ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه [در عمل، به نوعی] مشرکند). پس آیا می‌توان گفت اینان مؤمنانی هستند که

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

وارد بهشت می‌شوند؟ یا آن‌گونه که خداوند در کتابش فرموده باید گفت که برائت از شرک شرط ورود به بهشت است؟ چنان‌که در آیه آمده: **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ** {انعام: ۸۲} (کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را به [هیچ] شرکی نیالوده‌اند، آنانند که امنیت [و آرامش] دارند و رهیافت‌گازند).

حال تصوّر کنید چگونه ایمان اسلامی و مضامین قرآنی آن در صورت بسنده کردن به «تصدیق» زبانی، دچار تقلیل و تحریف می‌شود - تا آنجا که یکی از مبلّغان معاصر گفته است: «برای ورود اهل کتاب به بهشت از منظر اسلام، صرف تصدیق پیامبر کافی است»!

در حالی که خداوند می‌فرماید: **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** {اعراف: ۱۵۷} (همان کسانی که از فرستاده و

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

پیامبرِ درس‌ناخوانده (اُمّی) پیروی می‌کنند؛ [همان] که نام [و نشانه‌های] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می‌یابند؛ [همو] که آنان را به نیکی‌ها فرمان می‌دهد و از زشتی‌ها [و کارهای ناپسند] باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و اعمال مشقت‌بار و قید و بندهایی را که بدان مکلف شده بودند از [عهده] آنان برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و گرامی‌اش داشتند و یاری‌اش کردند و از نوری که با او نازل شده است پیروی نمودند، آنانند که رستگارند. پس خداوند رستگاری را مشروط به ایمان، بزرگداشت، یاری پیامبر و پیروی از آنچه با او نازل شده قرار داده است. و نیز فرموده است: **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾** [نساء: ۶۴] (ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا اطاعت شود).

از سوی دیگر، اگر مفهوم «وَلَاء» را بررسی کنیم، این واژه در زبان عربی به معنای «نزدیکی» است. و «وَلِيٌّ» به معنای دوست و نزدیک یک فرد می‌آید. در معنای لغوی «وَلَاء»، محبت نیز داخل است. حال اگر این معانی صرفاً لغوی را

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

جدا از معانی شرعی مورد نظر قرآن در موضوع ولایی که از آن نهی شده و خداوند عزوجل مرتکبان‌ش را کافر خوانده و آن‌ها را مرتد از دین اسلام دانسته بپذیریم - همچنان که قرآن دربارهٔ کسانی سخن گفته که ولای قبیله خود را بر ولای مؤمنان ترجیح داده و از دشمنان علیه مؤمنان پشتیبانی کردند - اگر تنها به معانی لغوی بسنده کنیم، این کار ممکن است به توسعهٔ بی‌ضابطهٔ معنای «موالات» بینجامد و در نتیجه، بسیاری از چیزهایی که اصلاً کفرآمیز نیستند، کفر قلمداد شوند!

و این اتفاق - متأسفانه - واقعاً در میان برخی از گروه‌های تندرو معاصر افتاده است؛ تا آنجا که حتی آتش‌بس را نیز نوعی «موالات کفری» می‌دانند، یا گفتگو را مصداق «موالات» کفرآمیز می‌شمارند! و همهٔ این احکام را صرفاً بر پایهٔ معانی لغوی «ولاء» استوار می‌کنند!

در حالی که اگر مسلمانی معیارهای مورد نظر قرآن در بحث «ولاء» را پی‌گیری کند، درمی‌یابد که این معیارها به روابط شخصی و محبت‌های فردی مربوط نمی‌شود. و شامل صلۀ رحم، گفتگو، آتش‌بس، نیکی و عدالت‌ورزی در جایی

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

که همراهی با دشمنان بر ضد مؤمنان نباشد، نمی‌گردد. بلکه اصل در ولاء، ایستادن زیر یک پرچم است؛ یعنی ولاء به جماعت و قوم، نه به افراد. برای مثال، اگر مردی زنی یا قبیله‌ای را دوست بدارد و این محبت او را وادار کند تا زیر پرچمی قرار گیرد که آن زن یا قبیله در آن صف ایستاده‌اند، آن‌گاه این، ولاء مورد نظر شرع است (و مورد نهی قرار می‌گیرد). اما روابط شخصی، به خودی خود، ولاء محسوب نمی‌شود، مانند محبت به یک فرد کافر. البته در قرآن مواردی از ولای فردی نهی شده، مانند گرفتن «بطانه» (یعنی دوستان و رازداران نزدیک) از غیر مؤمنان، اما این موارد نیز ولایتی کفرآمیز به شمار نمی‌آید.

این دو مثال - ایمان و ولاء - دو اصطلاح بسیار مهم و حساس قرآنی هستند. بنگر که چگونه تکیه صرف بر تفسیر لغوی، بدون در نظر گرفتن معانی شرعی، می‌تواند به انحراف در فهم آن‌ها بینجامد.

ضرورت پایبندی به سیاق اجتماعی زبان

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

کسی که با لهجه‌های متنوع معاصر آشنایی دارد، به خوبی درک می‌کند که راه شناخت معانی و دلالت‌های زبانی، جستجوی صرف لغوی نیست؛ یعنی نباید فقط به ریشه واژگان در زبان عربی اکتفا کرد. مثلاً اگر کسی به شهری یا روستایی برود که لهجه‌ای خاص دارند، وقتی واژه‌ای را می‌شنود، به جای رجوع به لغت‌نامه، از خود مردم آن شهر می‌پرسد که آن واژه چه معنایی دارد، چرا که اگر به سراغ لغت‌نامه برود، نتایج خنده‌داری به دست خواهد آورد!

برای خود من چنین اتفاقی افتاد؛ زمانی که با همسرم ازدواج کردم - او اهل روستای «کفر کتا» در شمال فلسطین (منطقه جلیل) است، و من اهل شهر عکا در جلیل غربی هستم - از او عبارت «ینزع الثوب» را شنیدم. من گمان کردم منظورش این است که لباس را پاره کرده است! اما وقتی از او پرسیدم، معلوم شد که در لهجه محلی آن‌ها، این عبارت یعنی: لباس کثیف شده است! حال آیا در چنین مواردی، مراجعه به ریشه لغوی کمکی می‌کند؟ قطعاً خیر!

همین قاعده برای وقتی که می‌خواهیم معنای واژگان و اصطلاحاتی را که حامل ارزش‌های دینی و احکام شرعی هستند بفهمیم، نیز صادق است. در

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

این موارد نیز نمی‌توان تنها به لغت‌نامه مراجعه کرد، بلکه باید به کسانی مراجعه کنیم که این زبان را در زمان نزول قرآن سخن می‌گفتند؛ یعنی صحابه رسول خدا ﷺ. چرا که آن‌ها بودند که معنای اصطلاحات قرآنی و تکالیف شرعی نهفته در آن‌ها را برای ما نقل کردند. آنها بودند که در زمان نزول قرآن زندگی می‌کردند، شاهد وقایع تاریخی آن بودند، در نبردهایی که قرآن آن‌ها را ثبت کرده شرکت داشتند، و پیامبر اُمّی‌ای را که این قرآن بر او نازل شد، از نزدیک شناختند و همراهی‌اش کردند.

این شیوه، همان روش علمی در تأویل (تفسیر) است. ما در علم زبان‌شناسی (لسانیات) آموختیم که چگونه باید در لهجه‌های محلی تحقیق کرد، در این پژوهش‌ها روش علمی برای یافتن معنای واژه‌ها به سمت فرهنگ لغت نمی‌رود، بلکه جهت‌گیری آن به سوی معنایی است که مردم در عرف خود بر آن توافق کرده‌اند. بنابراین وقتی ما در تعیین معنای اصطلاحات شرعی به آنچه در سنت، اجماع صحابه، تابعین و کسانی که پس از آنان آمدند پایبند

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟ |

می‌مانیم، در واقع به یک روش علمی دقیق پایبند شده‌ایم. و هر کس از این روش منحرف شود، بهره‌ای از پژوهش علمی نخواهد داشت!

اما آیا باید به شکل کامل از تفسیر لغوی دست کشید؟

هدف این نوشته هرگز دعوت به کنار گذاشتن تفسیر لغوی نیست. چگونه ممکن است من به چنین چیزی دعوت کنم، در حالی که خودم از شیفتگان زبان عربی و دل‌باختگان تفسیر لغوی هستم؟! هدف من، نقد نظریه‌ای است که به استقلال کامل تفسیر قرآن بر اساس زبان (لغت) فرا می‌خواند و دیگر مسیرهای علمی برای شناخت معانی و احکام نهفته در کتاب خدا را رد می‌کند. این نظریه، در نظر من، نظریه‌ای درمانده و بی‌پایه است که از تفکر علمی و عینی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه انگیزه آن - از دیدگاه من - هوا و هوس‌هایی است که می‌خواهند متن قرآن را بی‌ثبات، نرم و قابل کشش در هر جهتی جلوه دهند، تا بتوانند آن را به هر مسیری ببرند و هر معنایی که بخواهند بر آن تحمیل کنند.

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

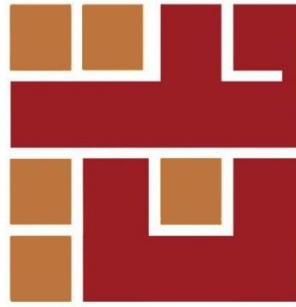
این افراد، به طور عمدی به معنای لغوی کلمات پناه می‌برند، زیرا می‌دانند که زبان عربی گسترده و وسیع است و ممکن است یک واژه ده‌ها معنا و کاربرد گوناگون داشته باشد. ساختار اشتقاقی زبان عربی نیز به کمک آنان می‌آید؛ به گونه‌ای که می‌توان با بازگشت به ریشه (جذر) یک واژه، و سپس حرکت در جهت دیگر به بالا، معانی تازه‌ای پیدا کرد و آن معانی را بر واژه‌ای که در متن قرآن آمده الصاق کرد؛ و در نتیجه، تفسیری کاملاً تازه و بی‌سابقه از آیه ارائه داد؛ تفسیری که در نهایت ممکن است به تحریف قرآن بینجامد!

در میراث علمی امت اسلامی، نمونه‌های بسیاری از عالمان بزرگ دیده می‌شود که به تفسیر لغوی علاقه‌مند بودند، در آن کوشش فراوان کردند و آثار ارزشمندی پدید آوردند. اما هیچ‌کدام از آنان تفسیر لغوی را وسیله‌ای برای کنار گذاشتن دیگر منابع ضروری در فهم قرآن قرار نداده‌اند؛ منابعی همچون سنت، سیرت، روایات صحابه، اجماع و... برخی از این علما در زمینه «غریب القرآن» کتاب‌هایی نگاشتند، برخی در باب «اعراب القرآن»، و برخی در «معانی القرآن» و دیگر علوم مربوط به قرآن فعالیت کوشش‌هایی داشته‌اند.

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟

امام حکیم ترمذی در کتاب‌های خود نظریه جالبی را مطرح کرد که بر اساس آن، معانی اصطلاحات شرعی را به ریشه زبانی آن‌ها بازمی‌گرداند. او در برخی موارد به درستی هدف را نشانه رفته و شگفتی آفریده، و شاید در برخی دیگر دچار خطا شده و برخی از علما را نیز ناخشنود کرده باشد. با این حال، او هرگز با این تفسیرهای لغوی از اصول ثابت شریعت و اصطلاحات شرعی خارج نشده، بلکه تمام تلاش او در جهت تثبیت مفاهیم شرعی و نشان دادن پیوند عمیق آن‌ها با مفاهیم لغوی بوده است.

آیا تفسیر لغوی قرآن کافی است؟



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies